



○ سپیده خلیلی
○ تصویرگر: ندا عظیمی

مهمانِ شب

تی تی و تاتا خواهر و برادر بودند. خانه ی آنها دو اتاق داشت. یک اتاق برای مامان و بابا بود، یکی هم برای تی تی و تاتا. بیش تر شبها، تی تی از خواب می پرید. می دوید و می رفت توی اتاق مامان و بابا. تاتا هم از جا می پرید و دنبال تی تی می دوید. یک شب، مامان پرسید: «بچه ها، چرا شبها از خواب می پرید؟ از چی می ترسید؟» تی تی گفت: «از لولو می ترسیم...» تاتا گفت: «شبها می آید به اتاق ما.» بابا فکری کرد و گفت: «خیلی خُب، امشب من توی اتاق شما می خوابم. هر وقت که لولو آمد، صدایم کنید. بلند می شوم و می گیرمش.»



آن شب، بابا، بالش و پتویش را به اتاق بچه‌ها برد. همان‌جا خوابید.
نیمه شب، تی تی از خواب پرید و داد زد: «آمد!... لولو آمد!»
تاتا هم از خواب پرید و گفت: «آن‌جاست... روی دیوار است!»
بابا از جا پرید. چراغ را روشن کرد و گفت: «کو؟... کجاست؟»
بچه‌ها گفتند: «نیست... رفت!»
بابا چراغ را خاموش کرد.
تی تی داد زد: «آمد! دوباره آمد!...»
تاتا گفت: «خیلی ترسناک است!»
بابا پرید و پرده‌های پنجره را بست.
تی تی و تاتا گفتند: «رفت... لولو رفت!»

بابا دوباره پرده‌ها را باز کرد... لولو
آمد. پرده‌ها را بست... لولو
رفت.
از آن شب به بعد، مامان قبل
از خواب می‌گفت: «جیش،
بوس، پرده، لالا.»
بچه‌ها هم پرده‌ها را
می‌بستند، می‌خندیدند و
می‌گفتند: «لولوهم لالا...»
آن‌ها فهمیده بودند که لولویی در
کار نیست. فقط سایه‌ی پرده است که
روی دیوار می‌افتد.